

حقیقت پیامبری از دیدگاه عقل و نقل

علی ربانی گلپایگانی^۱

چکیده

در دیدگاه رسمی و رایج درباره نبوت، برگزیده بودن پیامبران از سوی خداوند برای دریافت پیام‌های الهی از طریق وحی و ابلاغ آنها به بشر، عنصر اساسی در حقیقت پیامبری است. در عصر جدید درباره وحی و نبوت از سوی برخی عالمان مسیحی و مسلمان تفسیرهایی ارائه شده است که خاستگاه الهی و ماوراء طبیعی نبوت انکار شده و خاستگاه پیامبری، زمینی و ناسوتی معرفی شده است. اخیراً این دیدگاه در کتابی با عنوان «مسیر پیامبری» با رویکردی جدید تقریر و تبیین گردیده و ادعا شده است که دیدگاه رسمی درباره پیامبری فاقد دلیل معتبر عقلی و نقلی است. در این نوشتار، با بهره‌گیری از تفکر و تحلیل عقلی و دلایل و شواهد نقلی، دیدگاه رسمی رایج درباره حقیقت پیامبری تأیید و تحکیم شده و نادرستی دیدگاه مقابل اثبات گردیده است.

واژه‌های کلیدی: حقیقت پیامبری، مسیر پیامبری، گزینش الهی، خاستگاه بشری.

دیدگاه رسمی و رایج درباره نبوت و پیامبری این است که خداوند حکیم برای هدایت و راهنمایی بشر در زمینه آنچه سعادت دنیوی و اخروی او را تامین می‌کند، افراد برجسته و شایسته‌ای را برگزیده و از طریق وحی، برنامه هدایت‌گر و سعادت بخش خود برای انسان‌ها را به آنان تعلیم کرده و از آنان پیمان گرفته است که تعالیم و دستورات الهی را به صورت دقیق و کامل به بشر ابلاغ کرده و در تحقق بخشیدن به آنها از هیچ تلاشی دریغ نورزند. پیامبران نیز به این پیمان الهی جامه عمل پوشیده‌اند. در عصر جدید، در باره نبوت و وحی تفسیرهایی ارائه شده است که خاستگاه متافیزیکی و الهی آن را انکار کرده است. تفسیر وحی به نبوغ، ضمیر ناخودآگاه و نفس پیرایش یافته و متعالی پیامبران نمونه‌هایی از این تفسیرهاست که از سوی عده‌ای از محققان و متفکران اسلامی نقد شده است (ر.ک: سبحانی، ۱۳۷۰، ۱۰: ۲۲۲ - ۲۳۴؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۱: ۲۳۲ - ۲۳۸؛ ربانی گلپایگانی، ۱۳۹۱ [الف]: ۲۹۱ - ۳۰۸). اخیراً در نوشتاری با عنوان «مسیر پیامبری» با رویکردی جدید، دیدگاه رسمی و رایج درباره حقیقت پیامبری نقد شده است. نویسنده اثر مزبور بر آن است که دیدگاه رایج در تبیین نبوت فاقد دلیل معتبر عقلی و نقلی است.

نوشتار پیش رو در پی آن است که این دیدگاه را از منظر عقل و نقل بررسی کند. نخست لازم است روش‌های معرفت‌بشری را به اختصار باز کاوی کرده و میزان کارایی آنها را در این مساله ارزیابی کنیم.

۱. روش‌های معرفت و کارایی آنها در شناخت پیامبری

روش‌شناسی علوم، زیر مجموعه فلسفه علم است و از اهمیت بسیاری برخوردار است. فلسفه علم، نگاهی فیلسوفانه به علوم مختلف است که موضوع، اهداف، مبانی، روش و ترابط علوم را مورد پژوهش قرار می‌دهد. ابزار و منابع معرفت، ضوابط و قواعد پژوهش در علوم مختلف، مسایل روش‌شناسی علوم می‌باشد. برای این که بتوانیم در مطالعه و تحقیق در مسایل، به نتیجه مطلوب دست یابیم، باید راه و روش درستی را طی کرده و از قواعد ویژه‌ای پیروی کنیم. این راه‌ها و قواعد، به تناسب موضوع تحقیق متفاوت می‌باشد و مجموعه آنها که در هر علم و مساله‌ای به کار می‌رود، روش ویژه آن علم و مساله مورد پژوهش به شمار می‌رود. در حقیقت، درستی نتیجه پژوهش در

هر مسأله‌ای تابع درستی روش پژوهش در آن مساله است.

معرفت، یا حصولی است یا حضوری. معرفت حصولی آن است که چیزی از طریق مفاهیم ذهنی ادراک شود، مانند معرفت‌های فلسفی، کلامی، ریاضی و مانند آن که از طریق تفکر به دست می‌آید. و معرفت حضوری آن است که چیزی بدون واسطه مفاهیم ذهنی برای انسان شناخته شود، مانند شناخت انسان به نفس و حالات و قوای آن. وجدانیات در اصطلاح منطق معلوم به علم حضوری‌اند. معرفت حاصل از طریق سیر و سلوک عرفانی به خداوند و موجودات ماوراء طبیعی (عالم مثال و عقول در اصطلاح فلاسفه) نیز همین گونه است.

معرفت حصولی یا از طریق عقل و تفکر عقلی به دست می‌آید یا از طریق نقل. تفکر عقلی دو گونه‌ی تجربیدی و تجربی دارد: معرفت عقلی تجربیدی آن است که با بکارگیری تفکر عقلی، بدون نیاز به مشاهده و تجربه حسی به دست می‌آید، مانند معرفت‌های مربوط به مسایل منطقی، ریاضی و فلسفی. معرفت عقلی تجربی آن است که مواد اولیه آن از طریق مشاهده حسی و استقرا به دست می‌آید، مانند معرفت‌های مربوط به پدیده‌های طبیعی. معرفت نقلی نیز دو گونه است: یکی آنچه از طریق نقل غیر معصوم به دست می‌آید و دیگری آنچه از طریق نقل معصوم حاصل می‌شود.

اکنون، کارآیی یا عدم کارآیی روش‌های مزبور را درباره چیهستی و چرایی پیامبری بررسی می‌کنیم:

۱-۱. روش تجربی

روش تجربی در علوم طبیعی و اجتماعی به کار می‌رود.

الف) روش تجربی در علوم طبیعی

پیامبری، خواه گزینش الهی باشد یا نباشد (خاستگاه فاعلی آن بشری باشد) با روش تجربی ویژه علوم طبیعی قابل بحث و بررسی نیست، زیرا روش مزبور مخصوص واقعیت‌های مادی و محسوس است، در حالی که نبوت و پیامبری چنین نیست. پس نمی‌توان با بهره‌گیری از فرضیه، مشاهده و آزمون تجربی درباره حقیقت پیامبری نظر داد.

ب) روش تجربی در علوم اجتماعی

موضوع تحقیق در علوم اجتماعی، رفتارهای ارادی بشر است، مانند علم سیاست، علم اقتصاد، علم تاریخ، علم جامعه‌شناسی و نظایر آنها. اگر حقیقت پیامبری، گزینش الهی باشد، مشمول روش تحقیق در علوم اجتماعی نخواهد بود، ولی اگر امری بشری

باشد (خاستگاه فاعلی آن اراده و فعل بشر باشد) مشمول روش تحقیق در علوم اجتماعی خواهد بود، ولی مساله مورد بحث این است که آیا پیامبری، خاستگاه الهی دارد یا بشری. این مساله را نمی‌توان با روش تجربی علوم اجتماعی بررسی کرد.

آنچه در این باره قابل بررسی به روش علوم اجتماعی است، آثار و لوازم نبوت و پیامبری است، مانند: اعلان پیامبری، بیان هدف و برنامه، دعوت مردم به پذیرش برنامه و حمایت از او و دیگر تمهیدات و تدبیرهایی که پیامبر را در تحقق بخشیدن به هدف و آرمانش کمک می‌کنند، و عکس العمل مردم (موافقت یا مخالفت همگانی یا اختلاف و دو دستگی آنان در این باره). همه این‌ها افعال ارادی مدعی پیامبری و افراد جامعه است و با روش علوم اجتماعی قابل بررسی و تحقیق است. اما این مطلب نسبت به هر دو دیدگاه یکسان است و از این جهت تفاوتی میان آن دو وجود ندارد.

حاصل آن که با روش تجربی مخصوص علوم اجتماعی، درباره حقیقت نبوت و پیامبری نمی‌توان تحقیق کرد، ولی درباره مسائلی همچون اینکه چه کسی و در چه زمانی و مکانی دعوی پیامبری کرده، و عکس العمل مردم در این باره چه بود و نظایر آنها می‌توان تحقیق کرد و در هر دو مورد، بیان دو دیدگاه درباره حقیقت نبوت و پیامبری، تفاوتی وجود ندارد.

۲-۱. روش نقلی غیر معصوم (روش نقلی متعارف و همگانی)

از آنچه درباره روش تجربی مربوط به علوم اجتماعی بیان شد، حکم روش نقلی متعارف مربوط به واقعیت‌های تاریخی نیز روشن گردید، زیرا تاریخ نیز در زمره علوم انسانی و اجتماعی قرار دارد و موضوع آن رخدادهایی است که ناشی از افعال ارادی بشر است. با این روش نیز درباره حقیقت یا ضرورت نبوت نمی‌توان تحقیق کرد، ولی درباره مدعی پیامبری، زمان و مکان اعلان نبوت و عکس العمل مردم درباره آن می‌توان از روش نقلی تاریخی بهره گرفت. علم باستان شناسی نیز همین گونه است، البته، میزان معرفت بخشی باستان شناسی، از نقل‌های تاریخی ضعیف تر است، زیرا در نقل تاریخی اگر شرایط نقل فراهم باشد، حدس و گمان دخالت ندارد، اما در باستان شناسی یافته‌های حسی و مشاهداتی، تفسیر و تحلیل می‌شود و حدس و گمان عالم باستان شناس در آن نقش برجسته‌ای دارد.

۳-۱. روش نقل معصوم

این روش مبتنی بر روش عقلی است، یعنی اگر از طریق عقل، ضرورت نبوت،



لزوم عصمت نبی، صدق مدعی نبوت و صحت انتساب نقل به پیامبر و معصوم اثبات گردد، می‌توان به روش نقل معصوم درباره پیامبری تحقیق کرد و به مسایل مربوط به آن پاسخ داد. با این روش می‌توان درباره حقیقت پیامبری نیز تحقیق کرد، زیرا سخن معصوم در هر مساله‌ای حجیت عقلی دارد. به عبارت دیگر با روش نقل معصوم می‌توان درباره همه مسایل مربوط به نبوت و پیامبری تحقیق کرد.

۴-۱. روش درک وجدانی (علم حضوری به نفس، قوا، صفات و حالات نفس)

با این روش درباره هیچ یک از مسایل نبوت و پیامبری نمی‌توان تحقیق کرد، زیرا مسایل نبوت از وجدانیات غیر پیامبر نمی‌باشد، تا غیر پیامبر بتواند نسبت به آنها معرفت وجدانی پیدا کند.

۵-۱. روش کشف و شهود عرفانی

اگر معتقد باشیم که مقام و مرتبه وجودی نبی برتر از مقام و مرتبه وجودی عارف است، با کشف و شهود عرفانی به صورت مستقیم نمی‌توان حقیقت نبوت را شناخت، زیرا آنچه برای عارف کشف و شهود می‌شود مادون مقام و مرتبه وجودی پیامبر است. ابن عربی در فتوحات مکیه به صورت مکرر و مؤکد این مطلب را بیان کرده است.

اما به صورت غیر مستقیم، کشف و شهود عرفانی درباره حقیقت پیامبری ممکن است، یعنی عارف نمی‌تواند مقام و مرتبه نبوت و حقیقت آن را در خود بیابد، ولی ممکن است در عالم خواب یا بیداری مکاشفه‌ای برایش حاصل شود که حقیقت پیامبری را برایش آشکار سازد که مثلاً گزینش الهی است یا امری بشری. همچنین ممکن است این مطلب به او الهام شود، اما این روش شخصی است و قابل عرضه به دیگران نبوده و بررسی صحت و سقم آن توسط دیگران ممکن نیست؛ بر خلاف روش‌های تجربی و نقلی که بررسی آنها برای دیگران ممکن است.

۶-۱. روش عقلی (فلسفی - کلامی)

با روش عقلی می‌توان درباره حقیقت پیامبری تحقیق و پژوهش کرد. روش عقلی دو رکن انسان شناختی و خداشناسی دارد. رکن انسان شناختی آن این است که تفکر عقلی اعم از تجربی و تجربی و دیگر معرفت‌های عادی بشری، پاسخ‌گویی به نیاز معرفت انسان برای سعادت و رستگاری دنیوی و اخروی او کافی نیست، و رکن خداشناسی آن این است که مقتضای صفات جمال و جلال الهی این است که نیاز معرفتی انسان را در شناخت راه سعادت و رستگاری بر آورده سازد. اکنون این دو

مطلب را تبیین می‌کنیم.

۲. نیاز بشر به معرفت و حیانی از دیدگاه عقل

تبیین و اثبات نیاز بشر به معرفت و حیانی، مبتنی بر مقدمات و مبانی زیر است:

۱. انسان در جهان بینی الهی، موجودی دو بعدی و دو ساحتی است؛ بُعد و ساحت مادی و ملکی، و بُعد و ساحت معنوی و ملکوتی. آنچه انسان را از دیگر انواع حیوانی متمایز و ممتاز می‌سازد، همانا بُعد معنوی و ملکوتی او است.

تن آدمی شریف است به جان آدمیت

چه میان نقش دیوار و میان آدمیت

اگر آدمی به چشم است و دهان و گوش و بینی

نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

خور و خواب و خشم و شهوت، شغبت و جهل و ظلمت

حیوان خبر ندارد ز جهان آدمیت

به حقیقت آدمی باش و گرنه مرغ باشد

که همین سخن بگوید به زبان آدمیت

مگر آدمی نبودی که اسیر دیو ماندی

که فرشته ره ندارد به مکان آدمیت

اگر این درنده خوئی ز طبیعتت بمیرد

همه عمر زنده باشی به روان آدمیت

رسد آدمی به جائی که به جز خدا نبیند

بنگر که تا چه حدست مکان آدمیت

طیران مرغ دیدی، تو ز پایبند شهوت

بدر آی تا ببینی طیران آدمیت

نه بیان فضل کردم که نصیحت تو گفتم

هم از آدمی شنیدیم بیان آدمیت

(سعدی، ۱۳۸۲، غزل شماره ۱۸)

انسان به مقتضای برخوردار از عقل که مدرک حق و باطل و خوب و بد است بر دیگر موجودات عالم طبیعت برتری دارد و به همین ملاک، تکالیف و بایدها و

نبایدهایی دارد که التزام یا عدم التزام به آنها سبب رشد و تعالی مقام و منزلت انسانی، یا انحطاط و تنزل او از مقام و منزلت انسانی خواهد بود.

۲. انسان علاوه بر حیات دنیوی، دارای حیات اخروی است. برهان‌های عقلی اثبات معاد مانند برهان حکمت و عدالت، متوقف بر بایدها و نبایدهای وحیانی نیست، تا اثبات معاد متوقف بر نبوت و وحی نبی باشد، بلکه تکالیف و بایدها و نبایدهای عقلی برای اثبات معاد کافی است.

۳. حیات اخروی انسان مرتبط به حیات دنیوی او است. سعادت و شقاوت اخروی تابع عقاید، اخلاق و رفتار انسان است. عقاید حقه، اخلاق فاضله و رفتار شایسته سبب سعادت اخروی و عقاید باطل، اخلاق ناپسند و اعمال ناروا سبب شقاوت اخروی انسان می‌باشد.

۴. بایدها و نبایدهای زندگی دنیوی انسان دارای محورهای چهارگانه است که عبارتند از: ارتباط با خداوند؛ ارتباط با خود؛ ارتباط با انسان‌های دیگر؛ ارتباط با دیگر موجودات طبیعی و ماوراء طبیعی.

۵. عقل انسان پاره‌ای از بایدها و نبایدهای مربوط به زندگی انسان در محورهای چهارگانه مزبور را تشخیص می‌دهد و در مورد آنها خودکفا است، ولی نسبت به بسیاری از بایدها و نبایدهای مربوط به آنها آگاهی ندارد. از باب مثال عقل انسان این حقیقت را که پرستش خداوند پسندیده و لازم است، درک می‌کند، اما کیفیت و چگونگی آن را نمی‌داند. آیا پرستش خداوند از طریق خواندن نماز و گرفتن روزه، و انجام حج و نظایر آنها مطلوب است یا از طریق و با اعمال دیگر؟ و در فرض اول، کیفیت و آداب انجام این عبادت‌ها چگونه است؟ عقل انسان این گونه مسایل را تشخیص نمی‌دهد. عقل فضایل و رذایل اخلاقی را می‌شناسد، اما برنامه جامع و کامل پرورش فضایل و پالایش نفس از رذایل و نحوه برقراری عدالت اخلاقی به گونه‌ای که کمال اخلاقی مطلوب به دست آید را نمی‌داند. اگر چه فلاسفه الهی و عالمان اخلاق در این باره تحقیقاتی انجام داده‌اند، ولی برنامه جامع و کامل در گرو شناخت کامل نفس انسانی است که از توان عقل بشر بیرون است.

در مورد آگاهی عقل از شناخت برنامه‌ای جامع و کامل نسبت به رابطه انسان با انسان‌های دیگر (حیات اجتماعی) دو نکته در خور توجه است:

الف) اگر بپذیریم که بشر جدید، پس از قرن‌ها تفکر و تجربه و آزمون و خطاهای بسیار به چنین معرفتی دست یافته است، اما برای بشر در قرون گذشته چنین

شناختی حاصل نبوده است؛

ب) معرفتی که بشر جدید در پرتو تجربه‌های پیشین به دست آورده است، اگر پاسخ‌گوی نیاز معرفتی بشر در عرصه حیات اجتماعی ایده آل باشد، به حیات دنیوی انسان اختصاص دارد و تامین کننده نیاز معرفتی او در مورد حیات اخروی نیست، زیرا همان گونه که پیش از این بیان شد، حیات اخروی انسان از چگونگی زندگی او تاثیر می‌پذیرد. عقل و علم بشر برای شناخت تفصیلی و جامع و کامل این مطلب کافی نیست.

نارسایی معرفتی انسان در مورد یاد شده، درباره رابطه انسان با جهان - به ویژه موجودات ماوراء طبیعی - نیز صادق است. از توضیحات مزبور روشن شد که عقل انسان نیاز معرفتی او را برای شناخت برنامه‌ای جامع و کامل در زندگی فردی و اجتماعی که سعادت دنیوی و اخروی او را تامین و تضمین کند، بر آورده نمی‌سازد. برای تامین این نیاز معرفتی راهی جز وحی الهی وجود ندارد.

۳. ضرورت برآوردن نیاز معرفتی انسان از طریق وحی

۱. خداوند که آفریدگار و پروردگار انسان است، دارای عالی ترین صفات کمال مانند: علم، قدرت، حکمت، رحمت، جود و عنایت است.

۲. مقتضای صفات کمال الهی این است که معرفت‌های مربوط به باید‌ها و نبایدهای زندگی انسان را که عقل بشر از درک آنها ناتوان است، از طریق ممکن دیگری در اختیار بشر قرار دهد تا انسان بتواند با بهره‌گیری از آن سعادت دنیوی و اخروی خود را به دست آورد. انجام نگرفتن چنین تعلیمی از سوی خداوند با علم، قدرت، حکمت، رحمت و جود الهی ناسازگار است. اگر معلم و مربی بداند که متعلم و مربی او برای رشد و تعالی به معرفتی نیاز دارد و توانایی تعلیم آن را دارد، اما انجام ندهد، از نظر عقلی مستحق نکوهش است. ملاک این نکوهش مقام معلم و مربی بودن او و دانایی و توانایی وی نسبت به نیاز معرفتی متعلم و مربی است. این ملاک در خداوند به صورت اقوی و اکمل وجود دارد (وجه دیگر اقوی بودن ملاک در خداوند این است که: استعداد و قابلیت تکامل و دست‌یابی به سعادت و رستگاری ابدی و نیازمندی انسان به معرفت لازم برای رسیدن به آن را خداوند در انسان قرار داده است. بنابراین اگر راه دستیابی به آن را به انسان نشان ندهد، آفرینش انسان با ویژگی مزبور لغو و عبث خواهد بود که با حکیم بودن خداوند ناسازگار است). بنابراین، اگر خداوند از بهره‌مندسازی بشر از چنان معرفتی دریغ ورزد، با مقام آفریدگاری و پروردگاری او

سازگاری ندارد و خداوند از چنین صفات نقص و ناروایی پیراسته است.

۳. برای بهره مند ساختن بشر از معرفت کامل نسبت به بایدها و نبایدهای زندگی او راهی غیر از وحی وجود ندارد، اما عموم انسان‌ها، شایستگی دریافت معرفت وحیانی را ندارند.

۴. بنابراین، راهی جز این که خداوند آن معرفت‌ها را از طریق وحی به افرادی که شایستگی دریافت معرفت وحیانی را دارند، قرار دهد، تا آنان آنها را به دیگر افراد بشر تعلیم دهند، وجود ندارد. این افراد برگزیده همان پیامبران و هادیان الهی‌اند.

۴. تقریرها و تبیین‌های دیگر

برای نیاز بشر به معرفت‌ها و هدایت‌های وحیانی از سوی متکلمان اسلامی تقریرها و تبیین‌های دیگری نیز در مبحث حُسن و ضرورت تکلیف و نبوت ارائه شده است:

۴-۱. پاداش اخروی و بایدها و نبایدهای وحیانی

از دیدگاه متکلمان عدلیه (امامیه و معتزله) مهم‌ترین فلسفه تکلیف دینی فراهم کردن شرایط دست یابی انسان به پاداش اخروی است. خداوند انسان را به گونه‌ای آفریده است که قابلیت و ظرفیت بهره‌مندی از پاداش اخروی را دارد.

بهره‌مندی از پاداش اخروی از طریق عبادت خدا و انجام اعمال شایسته و پرهیز از کارهای ناروا امکان‌پذیر است. انسان با عقل خویش برخی از خوبی‌ها و بدی‌های مربوط به زندگی را می‌داند، اما نسبت به آنها آگاهی کامل و جامع ندارد. بنابراین، به معرفت و هدایت وحیانی نیازمند است. اگر خداوند این نیاز معرفتی و هدایتی انسان را از طریق وحی بر آورده‌نماید، قرار دادن استعداد و قابلیت دریافت پاداش‌های اخروی که بیانی دیگر از سعادت‌مندی و رستگاری مطلوب انسان است در انسان لغو و عبث خواهد بود که با حکمت الهی سازگاری ندارد (برای آگاهی از منابع کلامی قدیم و جدید که این تقریر از نیاز بشر به دین و تعالیم و هدایت‌های وحیانی در آنها آمده است، ر.ک: ربانی گلیپایگانی، ۱۳۹۲: ۴۸-۵۴).

۴-۲. زندگی دنیوی و سعادت اخروی

حکمای اسلامی، ضرورت نبوت را بر اساس نیاز بشر به زندگی اجتماعی و ضرورت قانون در زندگی اجتماعی تقریر و تبیین کرده‌اند. محقق طوسی علاوه بر نبوت در مبحث تکلیف نیز از این تقریر بهره گرفته است. وی برای قانون لازم برای

زندگی اجتماعی سه ویژگی را لازم دانسته که جز در قوانین الهی و وحیانی یافت نمی‌شود. این سه عبارتند از:

الف) قانون باید به گونه‌ای باشد که اجرای آن در حیات معنوی و تربیت افراد جامعه، تاثیر مثبت و سازنده داشته باشد، یعنی امیال و غرایز انسان را کنترل و افراد بشر را در این ریاضت معنوی و اخلاقی به وجه مطلوب و دور از افراط و تفریط هدایت کند.

ب) قانون باید دارای عناصر و مؤلفه‌هایی باشد که ذهن و اندیشه انسان را به حقایق متعالی و ماورای طبیعی هدایت کند و اندیشه او را به سوی آن برانگیزد.

ج) قانون باید در بردارنده انذارها، وعده‌ها و وعیدهایی باشد که علاوه بر این که انسان را به حرکت برای افزایش اجر و پاداش اخروی بر می‌انگیزد، روحیه عدالت‌گرایی و اجرای قانون را نیز در انسان تقویت کند (حلی، ۱۴۱۹ق: ۴۳۹، طوسی، ۱۴۰۳ق: ۳، ۳۷۲، نمط نهم).

۳-۴. وحی الهی و تکامل انسانی

عبدالرزاق لاهیجی فیلسوف و متکلم برجسته شیعی در دو کتاب «گوهر مراد» و «سرمایه ایمان» فلسفه تکلیف را این گونه تبیین کرده است که نفس ناطقه انسانی از ماده مجرّه بوده، دارای قوای مختلف و متضادی است که بزرگ‌ترین آنها دو قوه عقل و شهوت است. انسان به واسطه قوه عقل، قابلیت تحصیل معرفت الهی و استحقاق نزدیک شدن به جوار پروردگار جهانیان را دارد؛ همان طور که به واسطه قوه شهوت می‌تواند زندگی بدنی و مادی خود را قوام بخشیده، وجود شخصی و نوعی خویش را حفظ کند. برخی از قوای دیگر نفس ناطقه، سربازان و یاوران عقل‌اند و برخی دیگر، سربازان و یاوران شهوت. انسان با تدبیری که برای اداره نظم بدن و قوای وجودی خود می‌اندیشد و به کار می‌گیرد، می‌تواند قوای شهوانی را در خدمت عقل و قوای عقلانی در آورد و بالعکس، می‌تواند عقل و قوای عقلانی خود را در خدمت شهوت و قوای شهوانی قرار دهد. در صورت اول بدون آنکه غرض از قوای بدنی و شهوانی نادیده گرفته شود، غایت و غرض از قوای عقلانی نیز بر آورده می‌شود؛ اما در فرض دوم، تنها خواسته قوای شهوانی برآورده خواهد شد و نفس ناطقه از دست یافتن به قرب پروردگار متعال باز خواهد ماند. این در حالی است که انسان استعداد آن را دارد و غایت قوای شهوانی چیزی جز فراهم ساختن شرایط مناسب برای بارور شدن قوای عقلانی نخواهد بود.

به عبارت دیگر، تدبیر یاد شده، قوای شهوانی را از افراط و تفریط باز می‌دارد. افراط در قوای شهوانی مستقیماً به غایت مطلوب قوای عقلانی آسیب می‌رساند و تفریط در آن به صورت غیر مستقیم این تاثیر را خواهد داشت، زیرا تا حیات تعلقی و دنیوی بدن انسان که در خدمت قوای عقلانی است، حفظ نشود، غایت مطلوب قوای عقلانی تحقق نخواهد یافت.

بنابراین، نفس ناطقه انسانی در صورتی می‌تواند به کمال مطلوب خود دست یابد که تدبیری عادلانه و حکیمانه و دور از هرگونه افراط و تفریط بر حیات انسان حاکم شود. چنین تدبیری قبل از هر چیز به معرفتی کامل نسبت به انسان و قوای گوناگون او و نظام عادلانه‌ای که باید حیات وی بر آن استوار گردد، نیاز دارد. از آنجا که چنین معرفت جامع و کاملی از دسترس عقل و دانش بشر بیرون است، تنها از طریق وحی الهی و اوامر و نواهی خداوندی است که انسان می‌تواند به چنین تدبیر جامع و کاملی دست یابد.

بدین ترتیب تکلیف الهی در بردارند فایده‌ای است که برتر از آن متصور نیست، پس پسندیده و مطلوب خواهد بود (لاهیجی، ۱۴۲۵ق: ۳۵۳-۳۵۴؛ همو، ۱۳۶۲: ۷۷).

۴-۴. برهان ضرورت نبوت در روایات

برهان عقلی بر ضرورت نبوت (بعثت پیامبران از سوی خداوند) در برخی روایات امامان معصوم علیهم‌السلام نیز بیان شده است. امام صادق علیه‌السلام در پاسخ زندقی که از آن حضرت پرسید بر چه اساسی ضرورت وجود پیامبران را اثبات می‌کنی؟ فرمود: «ما وجود آفریدگاری را که از ما و از همه مخلوقات متعالی و حکیم است، اثبات کرده‌ایم. از آنجا که او متعالی (و منزله از جسمانیت) است، مشاهده و ارتباط حسی با او برای بندگانش ممکن نیست، بدین جهت او سفیرانی دارد که پیام‌های او را به بندگانش برسانند و آنان را بر مصالح و منافعشان و آنچه بقای آنها وابسته به آن است و ترکش موجب نابودی آنها می‌شود، راهنمایی کنند. پس وجود آمران و ناهیان از سوی آفریدگار حکیم و علیم در میان خلق ثابت گردید. آنان همان پیامبران الهی و برگزیدگان از میان خلق می‌باشند که مؤدب به حکمت و مبعوث به آن هستند. آنان اگر چه در اصل آفرینش و آنچه مربوط به نوع انسان است با دیگران مشابهت و مشارکت دارند، اما از حالات معنوی ویژه و حکمت مخصوص الهی برخوردارند. شناخت آنان در هر زمان (یا مکانی) از طریق دلایل و براهین (معجزات) صورت می‌گیرد تا زمین از حجتی که نشانه‌ای بر صدق مدعی او وجود دارد، خالی نباشد»

(کلینی، ۱۳۸۸، ۱: ۱۲۸، کتاب الحجة، باب الاضطرار الى الحجة، روایت اول).

۲. در روایت دیگری استدلال منصور بن حازم بر ضرورت وجود پیامبران الهی که مورد تایید امام صادق علیه السلام واقع شد این گونه بیان شده است: «کسی که به وجود پروردگارش ایمان دارد، می‌داند که اموری سبب رضایت یا سخط او می‌باشد، و می‌داند که او از رضایت و سخط پروردگار (به صورت کامل) جز از طریق وحی الهی به او یا از طریق رسول الهی آگاه نمی‌باشد. بنابراین کسی که به او وحی نمی‌شود باید در جستجوی رسول الهی بر آید تا او را بشناسد و پس از شناخت، از دستوراتش پیروی کند» (همان، روایت نهم).

۳. در روایت دیگری از امام رضا علیه السلام نقل شده که بر ضرورت وجود پیامبران الهی و وجوب شناخت آنان این گونه استدلال کرده است:

الف) خداوند از این که دیده شود و با او ارتباط حسی برقرار شود، پیراسته است؛
ب) در وجود انسان‌ها، قوه‌ای که به واسطه آن از همه منافع و مضار خود آگاه شوند وجود ندارد؛

ج) همه افراد بشر این توانایی و شایستگی را ندارند که خداوند به صورت مستقیم و بی واسطه با آنان سخن بگوید (تا اوامر و نواهی الهی به آنان وحی شود)؛

د) بنابراین از وجود رسولی معصوم میان خدا و خلق گریزی نیست، تا اوامر و نواهی خدا را به آنان برساند؛

ه) معرفت رسولان الهی و اطاعت از آنان بر بشر واجب است، زیرا اگر واجب نباشد، بعثت پیامبران لغو خواهد بود که با حکمت الهی سازگاری ندارد (صدوق، ۱۳۸۵، ۱: ۲۵۳).

۵. قرآن کریم و حقیقت پیامبری

۵-۱. استواری استناد به قرآن در مسأله پیامبری

از آیات قرآن به روشنی به دست می‌آید که نبوت و پیامبری گزینش الهی بوده است، یعنی خداوند از میان افراد بشر کسانی را که شایستگی مقام نبوت را داشته‌اند برگزیده و تعلیم و دستورات لازم برای سعادت‌مندی دنیوی و اخروی آنان را به پیامبران وحی کرده تا آنها را به بشر ابلاغ نمایند. قبل از آن که نمونه‌هایی از آیات دال بر این مطلب را بازگو کنیم، لازم است این مسأله را بررسی کنیم که آیا استدلال به قرآن برای اثبات مطلب مزبور منطقاً صحیح است یا این که مستلزم مصادره به مطلوب و

دور است؟

در کتاب «مسیر پیامبری» چنین استدلالی نادرست به شمار آمده و گفته شده است: «دیدگاه سنتی برای اثبات این ادعا که وحی، پیام خدا به انسان است، نمی‌تواند به گزاره‌هایی که وحیانی می‌داند از جمله قرآن استناد کند، زیرا وحی، موضوع بحث در مساله مورد مناقشه ماست و نمی‌تواند دلیل و حجت برای اثبات خود قرار گیرد» (وسمقی، ۱۴۰۰: ۱۴۵).

یادآور می‌شویم که به قرآن کریم در این مساله از دو جهت می‌توان نگریست: یکی این که وحی الهی به پیامبر اکرم ﷺ است و دیگری این که سخنان پیامبر ﷺ است بدون لحاظ این که وحی الهی است یا نه. استدلال به قرآن در این بحث از جهت نخست، صحیح نیست، زیرا وحیانی بودن یا نبودنش مورد بحث است، و استناد به آن از این جهت بر وحیانی بودنش، دور صریح است. اما استدلال به قرآن از جهت دوم درست است، زیرا پیامبر که خود پیامبری را تجربه کرده است، نسبت به حقیقت پیامبری و این که گزینش الهی است یا نه، از دیگران آگاه تر است. بنابراین، سخن او در این باره - خواه او را معصوم بدانیم یا نه - بر سخن دیگران مقدم و برتر است، مانند این که بخواهیم از حقیقت شاعری آگاه شویم که آیا محصول تفکر شاعر است یا نتیجه تخیل او یا حاصل هر دو قوه است، و آیا از درون او سرچشمه می‌گیرد یا از بیرون به او الهام می‌شود. در اینجا سخن شاعر بر دیگران مقدم و برتر است، زیرا او خود شاعری را تجربه کرده و به آن علم وجدانی دارد و چنین علمی بر علم حاصل از تفکر مبتنی بر فرض و تحلیل‌ها مقدم می‌باشد.

نکته‌ی در خور توجه اینکه کسی که مدعی است پیامبری خاستگاه بشری دارد و گزینش الهی در کار نیست، پیامبری افرادی مانند حضرت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و پیامبر اسلام ﷺ را پذیرفته است. بنابراین، برای درستی آزمایی دیدگاه او می‌توان به سخن آنان استناد کرد. او باید سخن آنان را که خود پیامبری را تجربه کرده‌اند بپذیرد. هرگاه آنان بگویند پیامبری ما منشأ آسمانی و الهی دارد و ما برگزیدگان خدا هستیم، سخنشان بر وی حجت است و دیدگاه او را باطل می‌سازد. البته تصدیق سخن مدعی نبوت که خود را برگزیده و فرستاده خدا می‌داند، نیازمند دلیل معتبر است که معجزه روشن‌ترین و رایج‌ترین آن بوده است.

اشکال

در صورتی می‌توان به سخن پیامبر در این باره که خود را برگزیده خدا می‌داند و

برنامه خود را وحی الهی می‌شمارد استناد کرد که احتمال این که او بر خلاف واقع سخن بگوید وجود نداشته باشد، ولی محتمل است او بدان جهت چنین ادعایی را می‌کند که رابطه خالصانه و ویژه با خداوند دارد. قرب معنوی او به خداوند مجوز این است که خود را برگزیده خدا، و سخنان خود را سخنان خدا قلمداد کند. نویسنده کتاب «مسیر پیامبری» در این باره گفته است: «وقتی پیامبری در شهود و تأملات خویش با خدای خود رابطه برقرار می‌کند، می‌تواند دریافت‌های خود را به خدا نسبت دهد و دریافت‌های از پایین نیز می‌تواند، همان گونه که در آیات قرآن آمده بیان شود. در واقع پیامبر خود چگونگی بیان دریافت‌های خویش را برای مخاطبانش تعیین می‌کند. او ممکن است در پیام خود، گاهی خویش را مخاطب خدا و مأمور از سوی او قرار دهد» (وسمقی، ۱۴۰۰: ۱۴۵).

پاسخ

۱. گزارش‌های تاریخی بیان گر آن است که کسانی که مدعی پیامبری و برگزیدگی از سوی خدا بودند، از سوی غالب افراد مورد انکار واقع می‌شدند و از آنان طلب دلیل و برهان بر اثبات مدعایشان می‌کردند و آنها نیز برای اثبات مدعای خود دلیل و برهان اقامه می‌کردند که معجزات، رایج ترین دلیل و برهان آنان بوده است. به بیانی دیگر، ادعای برگزیدگی از سوی خداوند، بزرگ ترین ادعای ممکن برای انسان به شمار می‌رود، و عقل و فطرت انسان حکم می‌کند که چنین ادعایی را بدون دلیل معتبر و استوار نپذیرد و مطالبه معجزه از پیامبران بر همین اصل عقلی و فطری استوار بوده است.

بدون شک، کسانی که در تاریخ به عنوان پیامبران شناخته شده اند، از این اصل و قاعده عقلی و فطری ناآگاه نبودند و اگر واقعا برگزیده خدا نبودند، هرگز چنان ادعایی را اظهار نمی‌کردند، زیرا یا می‌دانستند که قادر به انجام معجزه نیستند، یا احتمال می‌دادند که از عهده انجام آن برنیایند، و در هر دو صورت، دعوی برگزیدگی از سوی خداوند به مصلحت آنان نبود و انسان عاقل کاری را که مصلحت او را به خطر می‌اندازد، انجام نمی‌دهد.

بنابراین، از این که پیامبران خود را برگزیدگان خداوند معرفی کرده اند، به دست می‌آید که مدعای آنان واقعی بوده است، یعنی آنها واقعا برگزیدگان خداوند برای هدایت مردم بودند.

۲. کسی که خود را پیامبر می‌داند، در صورتی مجاز است که تعالیم و برنامه‌های

خود که نتیجه تفکر و تأملات و مکاشفات وی می‌باشد را به خدا نسبت دهد که از ویژگی عصمت برخوردار باشد، زیرا در آن صورت آنچه می‌گوید حق است و انتساب حق به خداوند که حق مطلق است، صحیح است، اما اگر معصوم نباشد، چنین انتسابی روا نخواهد بود، زیرا در تعالیم و برنامه‌های او احتمال خطا وجود دارد، و خداوند از خطا - خواه به صورت قطعی و خواه احتمالی - پیراسته است.

اما نویسنده «مسیر پیامبری» به عصمت پیامبر معتقد نیست و بر فرض که مدعی عصمت پیامبر باشد، نمی‌تواند آن را اثبات کند، زیرا اثبات عصمت پیامبر از نظر عقل مبتنی بر این است که پیامبر را برگزیده خدا بدانیم. در این صورت مقتضای حکمت خداوند این است که کسی را به پیامبری برگزیند که معصوم باشد یعنی تعالیم و برنامه‌های وحیانی را به درستی و بدون کم یا زیاد به مردم ابلاغ کند، اما اگر پیامبر را برگزیده خدا ندانیم اثبات عصمت او با برهان عقلی ممکن نخواهد بود.

ممکن است گفته شود اگر چه پیامبر برگزیده خداوند برای هدایت افراد بشر نیست، اما او که هدفی غیر از هدایت بشر به صلاح و رستگاری ندارد، اگر خود را برگزیده خدا معرفی کند، در جذب و جلب نظر مردم تاثیر بیشتری خواهد داشت و سخن او مصداق دروغ مصلحت آمیز خواهد بود که قبیح نیست.

اشکالی که بر دیدگاه قبل وارد است، بر این دیدگاه نیز وارد است، علاوه بر آن از دو جهت دیگر نیز مخدوش و مردود است:

۱. کسی که مدعی اصلاح جامعه بشری است، هرگاه خود را برگزیده و فرستاده خدا معرفی کند، کسانی که به خدا اعتقاد ندارند، به او نخواهند گروید، ولی اگر خود را مصلح بشری معرفی کند، زمینه برای گرویدن آنان به او نیز فراهم خواهد بود. بنابراین، ادعای برگزیده بودن از سوی خداوند برای مؤمنان، جاذب و برای ملحدان، دافع خواهد بود.

۲. هرگاه جذب و جلب مردم به گرایش به پیامبر و پذیرش برنامه‌های او مجوز دعوی برگزیدگی از سوی خدا به دروغ که قبیح است باشد، باید پیامبر کارهای دیگری که مباح است و در گرویدن مردم به او مؤثر است را به طریق اولی انجام دهد، در حالی که به نقل قرآن، پیامبر اکرم ﷺ چنین درخواست‌هایی که از سوی مشرکان مطرح می‌شد، را نمی‌پذیرفت: ﴿وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا * أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا﴾ (اسراء: ۹۰ - ۹۱).

۲-۵. دلایل و شواهد قرآنی

اکنون که ثابت شد تمسک به قرآن کریم برای پاسخ به این پرسش که آیا پیامبری خاستگاه الهی داشته و پیامبران برگزیدگان خداوند بودند یا خاستگاه بشری داشته و گزینش الهی در کار نبوده است، منطقی و مقبول است، نمونه‌هایی از دلایل و شواهد قرآنی بر برگزیدگی پیامبران از سوی خداوند را بیان کنیم:

۱. مقام الوهی و نیاز بشر به پیامبران الهی

پیش از این، برهان عقلی گزینش الهی بودن پیامبر را تبیین کردیم و یادآور شدیم که این برهان دارای دو رکن بشری و الهی است؛ رکن بشری آن عبارت است از نیاز بشر به معرفت‌های وحیانی، و رکن الهی آن عبارت است از این که مقتضای آفریدگاری و پروردگاری خداوند این است که نیاز بشر به معرفت‌های وحیانی را بر آورده سازد که راه آن منحصر در گزینش پیامبران الهی است.

این استدلال عقلی در آیه ۹۱ سوره انعام بیان شده است: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشَرًا مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَىٰ نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ... وَ عَلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَ لَا أَبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾: خدا را به درستی نشناختند که گفتند چیزی را بر بشری نازل نکرده است. [به آنان] بگو چه کسی کتابی را که موسی آورد، [کتابی که] نور و هدایت برای مردم بود را نازل کرد... و به شما چیزهایی تعلیم شده است که نه شما و نه پدرانتان از آنها آگاهی نداشتید. بگو خدا آن را نازل کرده است، سپس آنها را در سخنان باطل‌شان رها کن تا سرگرم بازی باشند.

مدلول روشن این آیه این است که نازل کردن کتاب آسمانی بر پیامبران مقتضای صفات کمال الهی بوده است و یکی از آن کتاب‌های آسمانی همان است که بر موسی علیه السلام نازل شده است. بنابراین، موسی علیه السلام و دیگر پیامبران، انسان‌های برجسته‌ای بودند که خداوند آنان را برای هدایت بشر برگزیده و کتاب آسمانی را بر آنان نازل کرده است. جمله ﴿وَ عَلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَ لَا أَبَاؤُكُمْ﴾ ناظر به رکن بشری آن است، یعنی نیاز بشر به معرفت‌هایی فراعقلی برای دستیابی به کمال و سعادت‌مندی دنیوی و اخروی. و جمله ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشَرًا مِنْ شَيْءٍ﴾ ناظر به رکن الهی آن است، یعنی مقتضای اوصاف کمال الهی این است که نیاز معرفتی بشر را از طریق وحی نبوت برآورده سازد (برای آگاهی بیشتر از تفسیر آیه شریفه، ر.ک: طباطبائی، ۱۳۹۳ق، ۷: ۲۶۸-۲۷۷).

طرح مسأله

سال سی‌ام، شماره صد و بیست و یکم

۲. آیات بعثت

در تعدادی از آیات قرآن کریم تصریح شده است که خداوند پیامبران را برای هدایت بشر برانگیخته است (ر.ک: نحل: ۳۶؛ آل عمران: ۱۶۴؛ بقره: ۱۲۹ و ۲۱۳؛ قصص: ۵۹)، که یکی از این آیات ذکر می‌شود:

﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾ (بقره: ۲۱۳): انسان‌ها (در نیازمندی به هدایت‌های پیامبران از سوی خداوند) امت واحده‌ای بوده‌اند، به این جهت خداوند پیامبران بشارت و بیم دهنده را برانگیخت و کتاب آسمانی را به حق به آنان نازل کرد تا در آنچه اختلاف کرده‌اند داوری کند (مبنای داوری باشد).

۳- آیات اصطفاء، اجتباء و اختیار

در آیاتی از قرآن کریم پیامبران به عنوان برگزیدگان الهی با واژگان «اصطفاء» (آل عمران: ۳۳؛ حج: ۷۵)، «اجتباء» (انعام: ۸۷؛ نحل: ۱۲۱؛ مریم: ۵۸؛ یوسف: ۶؛ آل عمران: ۱۷۹) و «اختیار» (طه: ۱۳) معرفی شده‌اند، که به ذکر یکی از این آیات بسنده می‌شود:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ (آل عمران: ۳۳): به درستی که خداوند آدم، نوح، آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان (مردمان عصر خودشان) برگزید (مقام پیامبری به آنان اعطا کرد و مسئولیت پیامبری را بر دوش آنان نهاد).

۴. آیات رسالت

در آیات بسیاری درباره پیامبری، واژگان ارسال، رسل و رسول بکار رفته است که به روشنی بیان گر این است که پیامبران رسولان خداوند بوده‌اند و خداوند آنان را برای هدایت بشر ارسال کرده است (حدید: ۲۵؛ روم: ۴۷؛ ابراهیم: ۴؛ نساء: ۶۴؛ سبأ: ۳۴؛ انعام: ۴۸؛ کهف: ۵۶؛ صافات: ۱۷۱-۱۷۲؛ حدید: ۲۶؛ صف: ۵؛ احزاب: ۴۵)، که یکی از این آیات ذکر می‌شود:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيُقَومَ النَّاسَ بِالْقِسْطِ﴾ (حدید: ۲۵): یقیناً رسولان خود را با دلایل روشن (معجزات) فرستادیم و کتاب و میزان را با آنان نازل کردیم تا (در پرتو قوانین کتاب آسمانی و میزان الهی و رهبری رسولان ما) مردم به قسط قیام کنند.

۵. آیات وحی و ایحاء

در آیات بسیاری درباره پیامبری آشکارا بیان شده است که برنامه‌هایی که پیامبران برای هدایت بشر مطرح کرده و به کار بسته اند، وحی الهی به آنان بوده است، نه این که آنان با تفکر و تأمل درباره مسایل و مشکلات مردم و حل آنها به آن برنامه‌ها دست یافته‌اند (نساء: ۱۶۳؛ شوری: ۳ و ۱۳؛ کهف: ۲۷؛ اعراف: ۲۰۳؛ انعام: ۱۹). بدیهی است اختصاص وحی الهی در زمینه برنامه‌های مربوط به زندگی دنیوی و اخروی انسان‌ها به افرادی خاص، بیان‌گر انتخاب آنان از سوی خداوند برای ایفای مسئولیت خطیر هدایت جوامع بشری می‌باشد. بنابراین قوام پیامبری و تعالیم و برنامه‌های پیامبرانه، به‌گزینش و وحی الهی بوده است. در اینجا یک نمونه از این آیات را باز می‌گوییم:

﴿إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالتَّيِّبِينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطَ وَ عِيسَى وَ أَيُّوبَ وَ يُونُسَ وَ هَارُونَ وَ سُلَيْمَانَ وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا﴾ (نساء: ۱۶۳): به تو (ای رسول اکرم ﷺ) وحی کردیم، همان گونه که به نوح ﷺ و پیامبران پس از او وحی کردیم و همان گونه که به ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، اسباط، عیسی، ایوب، یونس، هارون و سلیمان ﷺ وحی کردیم و به داود ﷺ زبور را دادیم.

۶ آیات نزول، انزال و تنزیل

در آیات بسیاری تصریح شده است که قرآن کریم از سوی خداوند بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شده است و آن حضرت ماموریت داشته است که آن را برای مردم تلاوت کرده و از آنها بخواهد که به او و کتاب آسمانی اش ایمان آورند. سپس معارف و مفاهیم آن را برای آنان تبیین کند (فرقان: ۱؛ نساء: ۱۳۶؛ بقره: ۲۳؛ اعراف: ۱۹۶؛ نساء: ۱۱۳). در برخی آیات، از تورات و انجیل نیز به عنوان دو کتاب آسمانی نازل بر موسی و عیسی ﷺ یاد شده است (آل عمران: ۲-۳). بنابراین فرض این که قرآن خاستگاه زمینی و بشری داشته است نه آسمانی و الهی، با این آیات سازگاری ندارد و مردود است. یک نمونه از این آیات را بازگو می‌کنیم:

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾ (فرقان: ۱): پر برکت است کسی که فرقان (قرآن) را بر بنده اش نازل کرد تا بیم دهنده جهانیان باشد.

در این آیات و نظایر آنها تصریح شده است که نازل کننده قرآن بر رسول اکرم ﷺ خدای متعال بوده است. بنابراین فرض این که شخصیت برین پیامبر، قرآن را بر شخصیت فرودین خود نازل کرده است، چنان که دکتر سروش معتقد است (وحی

نبوی: ۹۶)، باطل است. مضافاً بر این که کسی که قرآن بر او نازل شده، عبد نازل کننده قرآن است، و معلوم است که پیامبر (خواه شخصیت برین و خواه شخصیت فرودینش) عبد و بنده خداوند است.

۷. آیات القاء و تلقی

در شماری از آیات بیان شده که خداوند قرآن را بر پیامبر ﷺ القاء کرده و آن حضرت قرآن را از جانب خداوند تلقی و دریافت کرده است (نمل: ۶؛ قصص: ۸۶؛ قمر: ۲۵؛ غافر: ۱۵). این آیات به روشنی فرضیه این که قرآن محصول تفکر و تجربه پیامبر ﷺ بوده و ایشان از جانب خداوند برای ابلاغ و تعلیم معارف قرآنی به بشر برگزیده نشده بود را باطل می‌سازند. نمونه‌ای از این آیات عبارت است از:

﴿وَأَنَّكَ لَتَلَقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾ (نمل: ۶): به درستی که تو قرآن را از پیشگاه خداوند حکیم و دانا دریافت می‌کنی.

﴿يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ (غافر: ۱۵): خداوند روح (وحی) را از امر (تکوینی: عالم امر، یا تشریحی: فرمان الهی) خود بر هر یک از بندگانش که بخواهد القاء می‌کند.

این آیه به روشنی دلالت می‌کند که پیامبران، بندگان برگزیده خدا بودند و برنامه‌های آنان از طریق وحی به آنها القاء شده است.

۸. آیات خطابیه

در آیات بسیاری از قرآن کریم، پیامبر اکرم ﷺ مورد خطاب واقع شده است (بقره: ۱۸۶؛ ص: ۴۵؛ حجر: ۴۹-۵۰؛ انبیاء: ۳۴؛ کوثر: ۱-۲؛ فتح: ۱؛ احزاب: ۵۰؛ اسراء: ۶۰؛ احقاف: ۲۹). در این خطاب‌ها، یا دستوراتی (اوامر و نواهی) به ایشان داده شده و یا مطالب دیگری که مربوط به آن حضرت است، مانند عنایت‌های ویژه الهی، بیان گردیده است. در ابتدای بسیاری از این خطاب‌ها واژه «قل» به کار رفته و برخی نیز با حرف ندای «یا» آغاز گردیده است.

قوام خطاب به خطاب کننده و خطاب شونده است. اگر چه ممکن است انسان در مواردی خود را مورد خطاب قرار دهد و به خود دستوری بدهد یا سخنی بگوید، ولی این کار خلاف اصل است و قرینه‌ای لازم دارد. بنابراین مقتضای اصل عقلایی این است که خطاب‌های قرآنی به پیامبر اکرم ﷺ از خود او نیست، بلکه از سوی خداوند است. به ویژه آن که محتوای برخی از این خطاب‌ها به گونه‌ای است که به خداوند اختصاص دارد، زیرا خطاب کننده از پیامبر ﷺ می‌خواهد که مطلبی را به بندگان او بگوید.

روشن است که انسان‌ها، بندگان خداوند می‌باشند نه پیامبر ﷺ، بلکه آن حضرت نیز همانند دیگران بنده خدا است. در برخی دیگر از آیات نیز سیاق بیان گر این است که خطاب به پیامبر ﷺ از جانب خداوند است.

حاصل آن که آیات خطابه از سه جهت بیان گر آن است که پیامبر اکرم ﷺ مبعوث از جانب خداوند است و قرآن کریم کلام الهی است که به او وحی شده است، بنابراین، پیامبری گزینش الهی است:

۱. اصل عقلایی در خطاب این است که خطاب کننده به پیامبر ﷺ در این آیات، خود او نیست، بلکه خداوند است؛
۲. قرینه سیاق بیان گر این است که او از سوی خداوند مورد خطاب واقع شده است؛

۳. محتوای خطاب به گونه‌ای است که به خداوند اختصاص دارد.

در این جا دو نمونه از این آیات را بازگو می‌کنیم:

الف) «قُلْ» های قرآن

در بیش از سیصد و سی (در معجم المفهرس قرآن کریم، سیصد و سی و دو مورد ذکر شده است) مورد از آیات قرآن پیامبر اکرم ﷺ با واژه «قُلْ» مورد خطاب قرار گرفته است. کثرت این خطاب‌ها ما را از ذکر نمونه بی نیاز می‌سازد. با این حال یک نمونه از این آیات را بازگو می‌کنیم که به لحاظ قرینه سیاق و محتوای خطاب، خطاب کننده خود پیامبر ﷺ نمی‌باشد.

﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ﴾ (زمر: ۵۳):
 بگو ای بندگان من که به زیان خودتان اسراف کرده اید، از رحمت خدا ناامید نباشید.

ب) خطاب‌های دیگر

﴿تَبٰیٰٓءُ عِبَادِي اَنّٰی اَنَا الْعَفُوْرُ الرَّحِيْمُ وَاَنْ عَذَابِيْ هُوَ الْعَذَابُ الْاَلِيْمُ﴾ (حجر: ۴۹-۵۰):
 بندگان مرا آگاه کن که من بسیار آمرزنده و مهربانم.

اشکال

درباره خطاب‌هایی که خطاب کننده، انسان‌ها را بندگان خود معرفی کرده است، مانند ﴿تَبٰیٰٓءُ عِبَادِي اَنّٰی اَنَا الْعَفُوْرُ الرَّحِيْمُ﴾ می‌توان گفت: گوینده آنها پیامبر ﷺ بوده است، نه خداوند، یعنی پیامبر ﷺ از سوی خدا این مطالب را بیان کرده است. بنابراین، اگر چه در ظاهر، سخن پیامبر ﷺ است، ولی در واقع سخن خدا است و

پیامبر ﷺ به نمایندگی از خدا آنها را بیان کرده است، چنان که در نمایشنامه‌ها مرسوم است که فردی در نقش دیگری سخنی می‌گوید یا کاری را انجام می‌دهد، و ممکن است آن فرد دیگر، پیامبر یا فرشته الهی باشد، ولی فرد نمایشگر، انسانی معمولی است.

پاسخ

بدون شک، چنین کاری نیازمند اذن از جانب خداوند است. اکنون سؤال می‌شود پیامبر بر چه اساسی خود را مأذون به این کار دانسته است؟ آیا اذن خاص داشته است یا اذن عام؟ مقصود از اذن خاص این است که چون او برگزیده از سوی خداوند است، چنین اذنی به او داده شده است. در این صورت پیامبری او گزینش از سوی خدا بوده است که بر خلاف دیدگاه نویسنده «مسیر پیامبری» و مثبت دیدگاه رایج درباره حقیقت پیامبر است، و مقصود از اذن عام این است که چون او از مقام قرب به خداوند برخوردار بوده و یا چون نسبت به سرنوشت مردم احساس مسئولیت کرده و شرایط را برای ایفای این مسئولیت فراهم یافته و برای تحقق بخشیدن به آن اقدام کرده است، دارای چنین اذنی بوده است. در این صورت، ملاک مزبور در هر کس و به هر میزانی که وجود داشته باشد، مجاز خواهد بود که به نیابت از خدا دیگران را بندگان خود قلمداد کند و اقوال و افعال خداوند را به خود نسبت دهد. روشن است که چنین لازمه‌ای را نمی‌توان پذیرفت، زیرا با روش تنزیهی موحدان، به ویژه پیامبران، سازگاری ندارد.

مقتضای روش توحیدی و تنزیهی و به عبارت دیگر توحید افعالی این است که انسان کارهای پسندیده‌ای را که انجام می‌دهد، به خدا نسبت دهد، نه این که کارهای خدا را به خود نسبت دهد. منطبق قرآن کریم که همان منطبق رسول اکرم ﷺ است این است که ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ (انفال: ۱۷) و ﴿قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ (نساء: ۷۸) و ﴿وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ (تکویر: ۲۹).

۶. حقیقت پیامبری از نگاه روایات

تا اینجا با دیدگاه قرآن کریم درباره حقیقت پیامبری آشنا شدیم و ثابت شد که از این منظر، پیامبری عبارت است از برگزیدگی افرادی برجسته و ممتاز از میان بشر از سوی خداوند حکیم برای ابلاغ پیام‌ها، معارف و دستورات الهی به بشر. بنابراین، فرضیه بشری بودن خاستگاه نبوت از منظر قرآن کریم باطل است. بر اساس این

فرضیه پیامبران از جانب خدا برگزیده نشده‌اند، بلکه افرادی ممتاز و برجسته بوده‌اند که برای حل مشکلات بشر، پس از گذراندن دورانی در خلوت و اندیشه کردن درباره وضعیت زندگی جوامع بشری، به راه حل و برنامه‌ای دست یافته و آن گاه که شرایط را برای اعلان پیامبری خود مناسب یافته‌اند، اعلان موضع کرده‌اند.

اکنون این مسأله را از دیدگاه روایات بررسی می‌کنیم. روایات در این باره دو دسته‌اند: دسته اول روایات نبوی و دسته دوم روایات امامان اهل بیت علیهم‌السلام است. نکته شایان ذکر این است که استناد به روایات از آن جهت که سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به عنوان برگزیده از جانب خداوند، یا سخن امامان علیهم‌السلام به عنوان جانشینان رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌باشند، نیست تا اشکال دوری بودن استدلال وارد شود، بلکه استناد به سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از آن جهت است که او خود پیامبری را تجربه کرده و سخن او در این باره حجت است. سخنان ائمه اطهار علیهم‌السلام نیز دو گونه است، برخی از آنها بیان گر استدلال عقلی است که در این صورت حجیت این سخنان به خاطر اعتبار و حجیت عقل است (نمونه‌هایی از این روایات در استدلال عقلی بر این که پیامبری خاستگاه الهی داشته است، نقل شد)، و برخی دیگر که بیان گر استدلال عقلی نیست، یکی به دلیل ارتباط ویژه آنان با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و آگاهی از سخنان ایشان است، و دیگری به دلیل برجستگی شخصیت معنوی و علمی آنان است.

الف) روایات نبوی

* پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در اولین خطبه نماز جمعه که در مدینه ایراد کرده به این که خدا او را به عنوان رسول خود برای هدایت مردم فرستاده، تصریح کرده است: «أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له و أن محمدا عبده و رسوله أرسله بالهدى و دين الحق و النور و الموعظة على فترة من الرسل...» (ابن کثیر، ۱۴۱۷ق، ۳: ۱۶۹).

* در خطبه‌ای که قبل از جنگ احد ایراد کرده فرموده‌اند: «يا أيها الناس اوصيكم بما أوصاني به الله في كتابه من العمل بطاعته و التناهي عن محارمه...» (نهج الفصاحة، ۱۳۵۶، بخش ضمائم: ۶۵۹): ای مردم شما را به آنچه خدا در کتابش به من توصیه کرد است، سفارش می‌کنم که به طاعت خدا عمل کرده و از محارمش اجتناب کنید.

* «إن الله أوحى إلى أن تواضعوا حتى لا يفخر أحد على أحد و لا يبغي أحد على أحد» (نهج الفصاحة، ۱۳۵۶: ۱۳۶، شماره ۶۷۸): خدا به من وحی کرده است که متواضع باشید تا این که فردی بر دیگری فخر نفروشد و کسی بر دیگری ستم نکند.

* «ان الله لم يعثني معنّا و لا متعنّا و لكن بعثني ميسراً» (همان: ۱۴۷، شماره ۷۲۵): خداوند مرا سخت گیر مبعوث نکرده، لیکن مرا آسان گیر مبعوث کرده است.
 * «و الله الذي لا اله الا هو اتي لرسول الله اليكم خاصة و الي الناس كافة» (همان: ۶۵۳): به خدا که خدایی جز او نیست، من رسول خدا به سوی شما و همه انسانها هستم.

ب) روایات امامان اهل بیت علیهم السلام

* امام علی علیه السلام فرموده است: «خدای سبحان از بین فرزندان آدم علیهم السلام پیامبرانی را برگزید و از آنان بر وحی پیمان گرفت تا بر تبلیغ رسالت امانت دار باشند... بر این اساس رسولان خود را از میان مردم مبعوث کرد و پیامبران را پی در پی فرستاد تا میثاق فطرت الهی را از آنان باز ستانند و نعمت‌های خدا را که فراموش کرده‌اند، به آنان یادآوری کنند و با تبلیغ رسالت الهی بر آنان احتجاج کنند و دفائن عقول آنها را برانگیزند» (نهج البلاغه، خطبه اول).

* «بعث الله رسله بما خضهم به من وحیه و جعلهم حجة له علی خلقه»: خداوند رسولان خود را با اختصاص دادن وحی خود به آنها و حجت قرار دادن آنان بر خلقش برانگیخت (همان، خطبه ۱۴۴).

* «بعثه و الناس ضلال فی حیره»: خدا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در حالی که مردم در گمراهی و حیرت بودند، برانگیخت (همان، خطبه ۹۵).

نتیجه

برای تحقیق درباره حقیقت پیامبری، از دو روش عقلی و نقلی می‌توان بهره گرفت. روش عقلی بر دو رکن خداشناسی و انسان شناسی استوار است و نتیجه آن این است که انسان برای شناخت کامل روش درست زندگی که سعادت دنیوی و اخروی او را تامین کند، علاوه بر معرفت فطری، عقلی و تجربی، به معرفت وحیانی نیاز دارد و خداوند حکیم این نیاز را از طریق وحی و نبوت برآورده کرده است. در روش نقلی نیز به قرآن و روایات نه از آن حیث که وحی الهی و کلام معصوم‌اند، بلکه از آن جهت به آن استناد می‌شود که یا سخن پیامبرند که چون خود پیامبری را تجربه کرده است، سخنش معتبر است، و یا سخن امامان اهل بیت علیهم السلام است که به دلیل برجستگی شخصیت و ارتباط ویژه با پیامبر صلی الله علیه و آله می‌توان آن را مقیاس دیدگاه درست یا نادرست به شمار آورد. مدلول روشن روایات این است که پیامبران برگزیدگان

خداوند برای هدایت بشر بوده‌اند. بنابراین، نفی عنصر گزینش الهی در تبیین نبوت و پیامبری - چنان که در کتاب «مسیر پیامبری» مطرح شده است - نادرست است.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن العربی، محی الدین، بی تا، *الفتوحات المکیة*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۳. ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن کثیر، ۴۱۷ق، *البدایة و النهایة*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۴. حلی، حسن بن یوسف، ۴۱۹ق، *کشف المراد*، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
۵. ربانی گلپایگانی، علی، ۱۳۹۱ [الف]، *وحی شناسی*، قم، انتشارات راند.
۶. ربانی گلپایگانی، علی، ۱۳۹۱ [ب]، *وحی نبوی: بررسی نقش پیامبر در پدیده وحی*، تهران، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۷. ربانی گلپایگانی، علی، ۱۳۹۲، *ضرورت و قلمرو دین*، تهران، کانون اندیشه جوان.
۸. سبحانی، جعفر، ۱۳۷۰، *منشور جاوید*، قم، انتشارات توحید.
۹. سعدی، مصلح الدین، ۱۳۸۲، *کلیات سعدی*، تصحیح محمد علی فروغی، تهران، انتشارات اقبال.
۱۰. سید رضی، محمد بن الحسین، ۴۱۴ق، *نهج البلاغه*، قم، هجرت.
۱۱. صدوق، محمد بن علی، ۱۳۸۵، *علل الشرایع*، قم، مکتبه الداوری.
۱۲. طباطبائی، سید محمد حسین، ۱۳۹۳ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۳. طبرسی، احمد بن علی، ۱۳۸۶، *الاحتجاج*، تحقیق: محمد باقر خراسان، نجف اشرف، دار النعمان.
۱۴. طبرسی، فضل بن الحسن، ۱۳۷۹ق، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۵. طوسی، نصیرالدین، ۱۴۰۳ق، *شرح الاشارات*، بی جا، دفتر نشر کتاب.
۱۶. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۸۸، *اصول الکافی*، تهران، المکتبه الإسلامی.
۱۷. لاهیجی، عبدالرزاق، ۱۳۶۲، *سرمایه ایمان*، قم، انتشارات الزهراء.
۱۸. لاهیجی، عبدالرزاق، ۱۴۲۵ق، *گوهر مراد*، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی،

- تحقیق اکبر اسدعلیزاده، قم، مؤسسه الامام الصادق علیه السلام.
۱۹. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۴، **پیام قرآن**، با همکاری جمعی از دانشمندان، قم، انتشارات مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، چاپ پنجم.
۲۰. **نهج الفصاحة**، مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله، ۱۳۵۶، مترجم و فراهم آورنده: ابوالقاسم پاینده، تهران، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان، چاپ یازدهم.
۲۱. وسمقی، صدیقه، ۱۴۰۰ش، **مسیر پیامبری**، ویرایش معصومه شاپور.

